

نقد و بررسی کتاب شیعیان افغانستان

□ محمدرضا ضیایی

طلبه دوره دکتری تاریخ اسلام مجتمع آموزش عالی فقه

چکیده

کتاب «شیعیان افغانستان» یکی از معدود کتاب‌هایی است که درباره تاریخ شیعیان افغانستان، تدوین گردیده است. بخش اعظم کتاب مربوط به تاریخ معاصر شیعیان و دوران جهاد است و با رویکرد سیاسی نوشته شده است. کتاب مزبور می‌تواند راه گشای خوبی از ناگفته‌ها و ناگشوده‌های مردم شیعه افغانستان باشد. از آنجایی که انسان‌های غیر معصوم جایز الخطا است و هر نوشته‌ای که توسط غیر معصوم نگاشته شود، طبعاً کاستی‌هایی دارد. در این مقاله بخش اول کتاب، که جنبه تاریخی بیشتری دارد، مورد بررسی و نقد قرار گرفته است تا اگر احیاناً کاستی‌های داشته باشد، بیان گردد. نقدهایی که بر این کتاب وارد است از سه جهت مورد کنکاش قرار گرفته است: ۱. از جهت ساختار ۲. از جهت محتوا ۳. از جهت منابع، و برای هر کدام از این موارد، از متن کتاب شاهد مثال آورده شده و سپس توضیحاتی پیرامونش ارائه گردیده است.

واژگان کلیدی: شیعیان، افغانستان، خراسان، تاریخ شیعیان.

مقدمه

کتاب شیعیان افغانستان، در شش بخش و بیست و یک فصل تهیه و تنظیم شده است. بخش اول کتاب که مورد بحث و کنکاش این مقاله است به تاریخ شیعیان از آغاز تا افغانستان معاصر و دوران جهاد پرداخته است. این کتاب که درباره تاریخ شیعیان افغانستان می‌باشد، کتاب نسبتاً خوبی است و مقداری از خلأ اطلاعاتی را که درباره شیعیان افغانستان احساس می‌شد، پر نموده است. بخش مورد نقد کتاب، بیشتر به مسائل تاریخی شیعیان با رویکرد سیاسی از دوران جهاد به بعد پرداخته است. با توجه به این که در افغانستان قدرت بیشتر به دست یک قوم (پشتون) بوده است و احیاناً اگر تاریخی هم نوشته شده، به نفع قوم قدرتمند، نگارش یافته است و در حق سایر اقوام مخصوصاً شیعیان افغانستان اجحاف شده است. بدین جهت این کتاب، مخصوصاً برای نسل جوان، کسانی که در متن حادثه و جهاد افغانستان حضور نداشتند، می‌تواند اطلاعاتی تقریباً جامع، در باره احزاب شیعی که در افغانستان فعالیت داشتند، یا دارند و همین طور تعامل احزاب با یکدیگر و روابط شیعیان با اقوام داخل افغانستان و احیاناً جامعه بین‌المللی؛ به خواننده بدهد.

بنابراین، ضرورت دارد آشنایی مختصری با نویسندگان کتاب «شیعیان افغانستان» داشته باشیم. این کتاب توسط سه نفر از شخصیت‌های شیعی افغانستان نوشته شده است که عبارتند از:

۱. دکتر فاروق انصاری: ایشان یکی از شخصیت‌های بزرگ و محقق توانا در زمینه تاریخ است، مدرک دکترای تاریخ از دانشگاه تهران دارد. وی از نژاد پشتون و شیعه مذهب هست. در باره گرایش حزبی ایشان اطلاعاتی در دست نیست زیرا وی تظاهر به حزب خاصی نمی‌کند. شخصیت بسیار فعال و پر تلاش است. ایشان غیر از این کتاب، کتاب‌های دیگری هم دارد. مانند «هرات شهر آریا» که در این کتاب نیز

به آن استناد کرده است. کتابی هم در رابطه با تاریخ افغانستان دارد. همین طور کتابی درباره قندهار که زادگاه ایشان نیز هست، نوشته است. شاید کتابها و مقاله‌های دیگری هم دارد که متاسفانه اطلاعی از آنها در دسترس نیست. فعلاً نیز در آکادمی علوم افغانستان مشغول انجام وظیفه است.

۲. دکتر محمد وحید بینش: دکتر بینش، دکترای علوم سیاسی از دانشگاه تهران دارد؛ همچنین ایشان طلبه‌ای فعال و دارای سابقه تدریس در مؤسسه امام خمینی (ره) و مؤسسه عالی علوم انسانی می‌باشد. از آثار ایشان، می‌توان به کتاب «جریان پرشتاب طالبان» اشاره کرد. ایشان فعلاً در افغانستان است و در مؤسسه عالی خاتم النبیین زیر نظر آیت الله محسنی، سمت ریاست بخش علوم سیاسی، همچنین تدریس را به عهده دارد.

۳. محمدحسین خلوصی: ایشان محصل دوره دکتری در رشته فلسفه سیاسی، در مؤسسه آموزشی پژوهشی حضرت امام خمینی (ره) می‌باشد.

کتاب شیعیان افغانستان، دارای محاسن زیادی است. تقریباً می‌توان گفت تنها کتابی است که به جریان‌های سیاسی شیعیان افغانستان به طور مفصل پرداخته است. این کتاب تعامل و روابط شیعیان را با سایر اقوام افغانستان و نیز با دنیای خارج، مورد بحث و بررسی قرار داده و جایگاه قدرت سیاسی شیعیان را در افغانستان، تبیین کرده است. در این مقاله بخش اول این کتاب که توسط دکتر فارق انصاری نوشته شده است، مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. می‌توان این بخش از کتاب را از چهار جهت مورد نقد و بررسی قرار داد.

۱. نقد از لحاظ روش

از موارد نقد و اشکالات عمده این کتاب، اشکال روشی است که به چند مورد اشاره می‌شود.

۱-۱. عدم تبیین موضوع

اولین اشکال روشی کتاب «شیعیان افغانستان» عدم تبیین موضوع است، که در این کتاب نه مفهوماً و نه موضوعاً به این امر پرداخته نشده است. بهتر بود ابتدا نویسنده معنای شیعه را از لحاظ مفهومی بیان می‌کرد، و انواع شیعه (سیاسی، اعتقادی و عاطفی) را نیز بررسی می‌کرد و به تبیین هریک می‌پرداخت؛ تا مشخص می‌شد مفهوم شیعه به چه کسی اطلاق می‌شود؟ و مراد از شیعه در این کتاب کدام نوع شیعه است؟ آیا مراد نگارنده فقط شیعه اثنی عشری است؟ یا همه انواع شیعه و فرقه‌های شیعه مراد است؟

از لحاظ مصداق نیز شیعیان افغانستان، از آغاز ورود تشیع در افغانستان نیاز به بررسی دارد. چون در افغانستان اقوام مختلفی زندگی می‌کند؛ از این رو ضرورت داشت که مشخص شود؛ مراد از شیعه کدام قوم، طایفه و نژاد بوده است؟ آیا شیعیان غور که در زمان حکومت امام علی علیه السلام از حضرت علیه السلام عهد و لواء گرفته‌اند چه کسانی بوده‌اند؟^۱ و یا شیعیانی که بارها علیه بنی امیه جنگیده است همان هزاره‌های فعلی هستند؟^۲ مسلماً مراد از شیعیان، از آغاز تشیع در این سرزمین، قوم هزاره بوده است؛ زیرا اگر غیر از این باشد؛ یعنی قومی دیگر بجز هزاره شیعه بوده است آن قوم در حال حاضر کجایند و به چه سرنوشتی دچار شده‌اند؟ و از طرف دیگر هزاره‌ها چگونه شیعه شده‌اند و در حال حاضر چگونه جای آنها را گرفته‌اند؟ پس مراد از شیعیان، همان هزاره‌ها است. اقوام کوچک مانند سادات؛ بدلیل شیعه نشین بودن هزاره جات، بعداً به افغانستان مهاجرت کردند. قزلباش‌ها نیز در زمان صفوی‌ها وارد

۱. جوزجانی، منهای سراج، طبقات ناصری، تحقیق عبدالحی حبیبی، انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۳۳، ۲۰-۳۱۹.

۲. عزالدین علی بن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۰، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱، ص ۳۳۲.

افغانستان شده‌اند.

۲-۱. عدم پیشینه بحث

از دیگر اشکالات و موارد نقد کتاب حاضر، عدم پرداختن به پیشینه بحث است. ضرورت داشت نویسندگان این کتاب به پیشینه تحقیق، در زمینه تاریخ شیعیان افغانستان نیز می‌پرداختند. زیرا در باره شیعیان افغانستان کتاب‌های زیاد نوشته شده است، که به برخی از آنها اشاره می‌شود

الف- پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، تألیف حسین علی یزدانی معروف به (حاج کاظم)، اگرچه عنوان کتاب پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها است، ولی هزاره در افغانستان، مرادف با شیعه است به گونه‌ای که از لفظ هزاره همان شیعه و از شیعه همان هزاره در اذهان تبادر می‌کند. این کتاب در دو جلد چاپ شده است در جلد اول به بررسی شیعیان و کیفیت ورود اسلام و مذهب تشیع و چگونگی گسترش آن در افغانستان، پرداخته است. در جلد دوم اقوام و خاندان‌های هزاره مورد بررسی قرار گرفته است.

مرحوم حاج کاظم کتاب دیگری هم دارد، با عنوان تاریخ تشیع در افغانستان که به وضعیت شیعیان افغانستان بعد از عبدالرحمان پرداخته است.

ب- تاریخ تشیع در افغانستان تألیف عبدالمجید ناصری داوودی که توسط انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی به چاپ رسیده است. این کتاب درباره ورود تشیع در افغانستان و وضعیت آن در این سرزمین تا آخر قرن هفتم، به بحث و بررسی پرداخته است. البته نویسنده کتابی هم دارد با عنوان مشاهیر تشیع در افغانستان که شخصیت‌ها و بزرگان شیعیان افغانستان را بررسی کرده است.

ج- شیعیان افغانستان، تألیف محمد عزیز بختیاری با راهنمایی محمود تقی‌زاده داوری، این کتاب در سال ۱۳۸۵ توسط موسسه شیعه شناسی چاپ شده است.

مباحث این کتاب از ورود مذهب شیعه به افغانستان شروع شده است و به مباحثی مانند اقتصاد و معیشت، سیاست، تعلیم و تربیت، نظام اجتماعی و فرهنگ و مذهب ختم شده است.

د- فرهنگ و تمدن شیعیان افغانستان، تألیف عبدالقیوم آیتی این کتاب را مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی در سال ۱۳۹۰ چاپ کرده است. این کتاب به مباحثی مانند شیعیان و سیاست، آداب و رسوم شیعیان، وضعیت فرهنگی و علمی شیعیان، نهادهای مدنی و اجتماعی شیعیان، هنر و معماری شیعیان پرداخته است. علاوه بر اینها پایان نامه‌های متعددی نیز درباره تاریخ شیعیان افغانستان نوشته شده است که پرداختن به آنها را ضرورتی ندارد.

۳-۱. پرداختن به مطلب بدون مقدمه

اشکال روشی دیگر کتاب این که بعد از عنوان، بدون مقدمه وارد مطلب شده است در حالی که از لحاظ نگارشی، آوردن مقدمه‌ای ولو کوتاه بعد از عنوان ضرورت داشت. مثلاً در (ص ۲۷) کتاب عنوانی با این مضمون به چشم می‌خورد: «عوامل انتشار تشیع در خراسان شرقی» که نگارنده محترم بی‌هیچ مقدمه‌ای و بلافاصله آورده است: «غوریان»؛ در حالی که، باید ابتدا مقدمه‌ای مختصر آورده می‌شد.

۲. نقد از لحاظ ساختار

کتاب شیعیان افغانستان در عین حال که کتاب بسیار خوبی است از لحاظ ساختاری نیز اشکالاتی دارد و از آنجا که رسالت این نوشتار نقد کتاب مزبور است، به چند مورد از اشکالات ساختاری کتاب نیز در ذیل اشاره می‌شود:

۱. ناهماهنگی بین عنوان‌ها

نویسنده در صفحه ۱۵ می‌نویسد: «فصل اول: ورود اسلام و تشیع به افغانستان». بعد

در زیر مجموعه فصل می‌نویسد: «۱-۱. افغانستان یا خراسان».

به نظر می‌رسد که هدف نویسنده معرفی اجمالی افغانستان بوده و اینکه این کشور سال‌ها با نام خراسان شناخته می‌شده است. در ضمن همین بحث ایشان، ورود اسلام را به افغانستان در زمان خلافت خلیفه دوم، می‌داند! ص ۱۶. در حالی که این بحث عنوان جداگانه لازم داشت، علاوه بر این از ورود تشیع که در عنوان آمده است اصلاً سخن گفته نشده است.

سپس اضافه می‌کنند: «۱-۲. نگاهی به اوضاع سیاسی و مذهبی خراسان شرقی (افغانستان) - هنگام ورود اسلام».

به نظر می‌رسد بین این دو بحث ربط چندانی با بحث ورود اسلام و تشیع در افغانستان وجود نداشته باشد؛ چرا که اگر به عنوان مقدمه است، باید قبل از این دو عنوان در چند سطر توضیح داده می‌شد. علاوه بر این، در اینجا چند بحث مطرح است.

الف- نویسنده در صفحه ۱۵ افغانستان را خراسان معرفی کرده است و خود گفته است: «از دوران ساسانیان این سرزمین «خراسان» یا «خورآسان» نامیده می‌شد». اگرچه این مطلب، سخنی صحیح است و کشور افغانستان به مدت یک‌هزار و پانصد سال خراسان نامیده می‌شد؛ اما این که افغانستان را خراسان شرقی برشمرده است، سخنی ناصواب است و در هیچ منبع تاریخی «خراسان شرقی» نیامده است و ادعای آن نیازمند دلیل و مدرک می‌باشد که موجود نیست.

ب- تعبیر خراسان شرقی تعبیر نارسا و غیر مشهور است؛ در هیچ منبعی خراسان، تقسیم به شرقی و غربی نشده است. چنان‌که ایشان تعبیر ایران شرقی نیز دارد. (ص ۱۶) در حالی که خراسان یا ایران شرقی و غربی نداریم. حتی وقتی مورخان یا محققان، هرگاه از شعرای گذشته ایرانی نام می‌برند، ولو مرادشان شاعری از بلخ یا

۱. غبار میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، انتشارات جمهوری، چاپ اول، ۱۳۸۴، ص ۹.

هرات باشد که قبلاً جزء شهرهای ایران بود، نمی‌گویند این شاعر از ایران شرقی و یا فلانی اهل ایران غربی است. پس تعبیر خراسان شرقی تعبیری نادرست است.

ج- خط تیره در اول سطر صفحه ۱۷، مفهوم چندانی برای خواننده نمی‌تواند داشته باشد؛ چرا که اگر مراد نویسنده از جمله «هنگام ورود اسلام» که بعد از خط تیره واقع شده است، یک جمله جدا گانه باشد، عنوان (نگاهی به اوضاع سیاسی و مذهبی خراسان شرقی) بسیار کلی می‌شود. نگاهی به اوضاع سیاسی و مذهبی افغانستان از چه زمانی؟ از زمان حضور اسلام تا زمان فعلی؟ که این با محتوای عنوان سازگاری ندارد. و اگر مراد نویسنده از جمله «هنگام ورود اسلام»، شماره یک باشد که در سایر جاها این مسئله را ارده کرده است چنان‌که در ص ۲۷، که عوامل انتشار تشیع را بررسی کرده است هر عامل را با خط تیره نشان داده است. آنگاه دومی برایش ذکر نشده است.

۲. عدم مطابقت عنوان با محتوا

در ص ۱۹، شماره ۳: «ورود اسلام و مذاهب اسلامی به خراسان (افغانستان)». در زیر مجموعه‌اش آمده است: الف- انتشار مذاهب تسنن در خراسان، ب- انتشار سیاسی تشیع در خراسان شرقی. در ذیل این عنوان هیچ مطلبی درباره خراسان یا افغانستان به چشم نمی‌خورد، چه رسد از انتشار سیاسی تشیع در افغانستان. علاوه بر این، خود جمله «انتشار سیاسی تشیع در افغانستان» جمله نارسا و نامفهوم است.

۳. ناسازگاری عنوان با زیر مجموعه هایش

در صفحه ۲۷، ج: «عوامل انتشار تشیع در خراسان شرقی». در زیر مجموعه اش آورده شده است:

- اهالی غور: که در توضیح آن آمده است: اهالی غور از اولین طرفداران امام علی علیه السلام در خراسان بوده است. این سخن در واقع مصادره به مطلوب است؛ چرا که غور، خود جزء افغانستان است، و با برشمردن آن از عوامل انتشار تشیع در خراسان شرقی، این سؤال باقی می‌ماند که خود غوریان چگونه شیعه شدند؟ پس این حرف درست به نظر نمی‌رسد؛ چرا که در این صورت ابتدا باید چگونگی تشیع خود اهالی غور مورد بحث و تفحص قرار گیرد، سپس نقش آنها در انتشار تشیع در خراسان شرقی مورد بررسی قرار گیرد.

۴. استفاده از عنوان‌های نادرست

در ص ۳۱ نویسنده محترم، دومین عامل انتشار تشیع در افغانستان را: «اعراب ناراضی خراسان» برشمرده است، که این عبارت غلط انداز است و خواننده فکر می‌کند که خراسان هم اعرابی داشته و این اعراب از حکومت ناراضی بوده‌اند؛ در حالی که خراسان اصلاً عرب نداشت. شاید مقصود نگارنده، اعرابی باشد که در زمان فتح خراسان به این دیار آمده بودند. چنان‌که گفته شده است بریده اسلمی با پنجاه هزار نفر به خراسان آمد و در آنجا ماندگار شدند. یکی از مورخان نوشته است:

... عده پنجاه هزار مرد جنگی با خانواده و زن و فرزند با او همراه کردند که آنها از شهر کوفه و بصره برگزیده شدند و در میان آنها بریده بن حصیب و ابو برزه که هر دو از یاران پیغمبر بشمار می‌آمدند، بودند. آن عده در خراسان سکنی و اقامت نمودند.^۱

به هر حال عنوان، اعراب ناراضی خراسان، عنوان دقیق و صحیحی نمی‌تواند باشد.

۱ - ابن اثیر، تاریخ کامل، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی،

۵. شک و تردید در انتخاب عنوان ها

در ص ۱۴ آمده است: افغانستان سال ها به نام خراسان شناخته می شد، اما در ص ۱۷ از افغانستان تعبیر خراسان شرقی شده است و افغانستان بین قوسین قرار گرفته است. در ص ۱۹ خراسان را بدون قید شرقی آورده و افغانستان را بین قوسین گذاشته است. در ص ۲۰ تعبیر خراسان دارد و واژه افغانستان با قید، «فعلی» بین قوسین گذاشته شده است. در ص ۲۵ خراسان شرقی و افغانستان امروزی را بین قوسین گذاشته است. این در حالی است که نویسنده از همان ابتدا مشخص نموده است که افغانستان یعنی خراسان. پس دیگر نیازی به این همه تردید و تشکیک نیست.

نارسا بودن عنوان ها

عنوان فصل دوم کتاب: «وضعیت مذهبی خراسان شرقی» می باشد که در زیر مجموعه اش آمده است:

۱- نگاهی کلی به وضعیت دینی و مذهبی خراسان شرقی در عصر مغول و تیموری. این عبارت نارسا است. زیرا در عنوان فصل به طور مطلق وضعیت خراسان شرقی را عنوان کرده است، آنگاه در زیر مجموعه اش عصر مغول و تیموری را آورده است؛ که از عبارت بدست می آید که قبل از مغول و تیمور در افغانستان شیعه وجود نداشته است و بدین جهت نویسنده از عصر مغول شروع کرده است.

۳- نقد از لحاظ محتوا

مهم ترین بخش این مقاله، نقد محتوای «کتاب شیعیان افغانستان» می باشد. زیرا محتوای یک کتاب نسبت به ساختار و روش از درجه بالاتری برخوردار است. اشکالات روشی و ساختاری ممکن است قابل اغماز باشد، ولی نارسائی محتوایی یک کتاب قابل چشم پوشی نیست و طبعاً کتاب را از درجه اعتبار ساقط می کند.

کتاب مزبور گرچه، از محتوای علمی خوبی برخوردار است، اما با نگاه نقادانه می‌توان بدان اشکالاتی چند وارد نمود. از جمله اینکه:

۱. نویسنده در (ص ۱۹) ورود اسلام و مذاهب اسلامی به سرزمین خراسان را مورد بحث و بررسی قرار داده است. عبارت ایشان چنین است:

هرچند اسلام در ایران به سرعت گسترش یافت و پادشاهان و گروه‌های مختلفی از مردم به دلایل گوناگون از در تسلیم و اطاعت درآمدند، ده‌ها سال و چند نسل طول کشید تا این دین الهی به درون زوایای باطنی مردم به خصوص خراسانیان راه یابد. ص ۱۹.

الف- درست است که افغانستان بعد از ایران فتح شده است. ولی این سخن که ده‌ها سال و چند نسل طول کشید تا دین الهی به درون خراسان راه یابد، بسیار سخن نا صواب است. بسیار واضح است که خراسانیان از جمله پیشکسوتان در پذیرش دین اسلام، بلکه مذهب تشیع بوده است که در چند سطر بعد دلیلش بیان می‌شود. علاوه بر این از ادامه عبارت نگارنده برمی آید که: دین اسلام و آیین خاتم در قرن سوم و در زمان صفاریان، وارد افغانستان شده است؛ در حالی که خود صفاریان از حاکمان اسلامی افغانستان در شهر قرنین (ولایت نیمروز فعلی) بوده است.^۱ یاقوت حموی به نقل از احمد ابن سهل بلخی می‌گوید:

قرنین شهر کوچکی است که دارای چندین قریه و روستا، در دو فرسخی سیستان و سمت چپ کسی است که به سمت بُست حرکت می‌کند، واقع شده است.^۲

افزون براین، از منابع تاریخی به دست می‌آید که افغانستان حداقلش در دهه دوم هجری توسط مسلمانان فتح شده است. طبری فتح خراسان را در زمان خلافت

۱ - نا معلوم، تاریخ سیستان، ص ۲۰۰.

۲. شهاب الدین، ابی عبدالله، یاقوت ابن عبدالله حموی، معجم البلدان، جلد ۴، ص ۳۹.

عمر، و در ضمن وقایع سال ۲۲ توسط احنف بن قیس ذکر کرده است.^۱ مهم‌تر از این جعده بن هبیره، پسر عمه امیرالمؤمنین علیه السلام، از طرف امام علی علیه السلام والی خراسان بود.^۲ با این حال چگونه می‌توان ادعا کرد که اسلام ده‌ها سال و بعد از چندین نسل وارد خراسان شده است؟

ب- نویسنده محترم کتاب در صفحه ۱۹ عنوان آورده است: «ورود اسلام و مذاهب اسلامی به خراسان» ولی مطالب متن چیزی خلاف این عنوان را می‌رساند؛ چرا که مطلبی از ورود تشیع که یکی از مذاهب اسلامی است، دیده نمی‌شود؛ در حالی که جا داشت به این موضوع به خوبی پرداخته شود و روشن شود که مذهب تشیع چگونه و در چه زمانی وارد خراسان شده است، آنگاه سخن از ورود سایر مذاهب به میان آید. اهمیت این مسئله به این جهت است که موضوع بحث، در کتاب مزبور آشنایی با تاریخ شیعه در افغانستان است، ولی نویسنده یا اطلاعات چندانی نداشته یا برایش مهم نبوده است. بنابراین از بحث چشم پوشی کرده است. در صفحه ۲۷ هم در بحث «عوامل انتشار تشیع در خراسان شرقی» از شیعیان غور، فقط بعنوان یکی از عوامل انتشار تشیع، نام برده شده است و مطلبی از ورود مذهب تشیع به چشم نمی‌خورد.

در منابع تاریخی می‌بینیم که قبل از حکومت امام علی علیه السلام، اندیشه شیعی در قلب مردم افغانستان، نفوذ کرده بود؛ زیرا فاتحان افغانستان، و کسانی که در افغانستان حکومت کردند، از شیعیان و یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بوده‌اند. مانند «احنف بن قیس»

۱. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج ۵، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران، اساطیر، چ پنجم، ۱۳۷۵ش، ص ۱۹۹۹.

۲. البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر، کتاب جمل من انساب الأشراف، ج ۱۰، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر، ط الأولى، ۱۴۱۷هـ/۱۹۹۶م، ص ۲۴۲.

که یکی از فاتحان افغانستان است. احنف بن قیس از کسانی است که در زمان حکومت حلیفه دوم، عمر به افغانستان آمد. سرزمین بلخ به دست احنف بن قیس فتح شد و او مدتی در مرو ماندگار شد. طبری می‌نویسد: احنف امیر دو مرو شد.^۱ یکی از مورخین می‌نویسد:

و احنف از فتح همه خراسان پیرداخت از بلخ و مرو و هری، و از هر سوی مسلمانی آشکارا کرد و تالب جیحون بیامد. و احنف از همه خراسان مرو الرود بگزید و آنجا آن دیه کرد که دیر الاحنف گویند و به تازی قصر الاحنف خوانند، و به چهار فرسنگ از مرو الرود، و آنجا بنشست به همه ایام عمر.^۲

ابن عامر در زمان خلافت عثمان، احنف بن قیس را به جنگ هیاطله فرستاد و ایشان اهل جوزجان و بلخ و طخارستان بودند.

با اهل طالقان و مرو صلح کرد و با کیلان مرو الرود به شصت هزار درهم صلح کرد. در مرو الروذ قصری ساخت که قصر احنف خوانده می‌شود.^۳

بنابراین احنف بن قیس با آمدن به افغانستان و فتح آن، مردم آن دیار را به اسلام دعوت نموده و مردم افغانستان توسط ایشان، با آغوش باز اسلام اختیار نموده‌اند. طبیعی است که اسلام احنف بن قیس غیر از اسلام بنی امیه است. اسلامی که احنف مردم را به آن دعوت می‌کرد، اسلام راستین همراه با محبت اهل بیت: بوده است، زیرا احنف از جمله شخصیت‌هایی بود که از محبان و یاران امام علی علیه السلام بود. او بعد

۱. طبری ترجمه: ج ۵، ص ۲۱۱۲.

۲. تاریخنامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی، تحقیق محمد روشن، تهران، ج ۳، انتشارات البرز، ج ۳، ۱۳۷۳ش، ص ۵۳۸.

۳. مطهر بن طاهر مقدسی، البدء والتاریخ، ترجمه: محمد رضا شفیعی کدکنی، ج ۲، تهران، آگاه، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۸۶۸.

از آنکه به افغانستان آمد، مدتی را در سرزمین مرو ماندگار شد تا پیام اسلام را به مردم برساند.

در اینکه احنف بن قیس از یاران امیر المؤمنین علیه السلام بوده است؛ گفته شده است: در جنگ جمل در نامه‌ای برای علی علیه السلام چنین نوشت:

اگر بخواهی با دویست مرد که از اهل بیت خودم هستند نزد تو می‌آیم. و نیز اگر بخواهی چهار هزار شمشیر در اختیار تو می‌گذارم.^۱

معاویه گفت: علی پنج مرد مورد اعتماد دارد، عدی بن حاتم، عبد الله بن عباس، سعد بن قیس، شریح بن هانی و احنف بن قیس.^۲ در اینکه احنف از یاران و دوستان علی علیه السلام بوده است شکی نیست. مورخ دیگری نیز نوشته است:

احنف بن قیس نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، من به روز جمل تو را مخیر ساختم که اگر خواهی پیروان خود را خدمت آورم تا از کمک بنی سعد بی‌نیاز شوی و تو گفتی: یارانت را نگهدار و فقط همدستی شخص تو با من مرا مددی کافی است و من نیز به فرمان تو عمل کردم. این عبد الله بن قیس (ابو موسی) مردی است که من عصاره عقل و فهمش را دوشیده (و او را سنجیده) و بسیار سطحی و کند ذهنش یافته‌ام، وی خود از یمن است و قومش با معاویه هستند. و راستی را که تو با مردی تیز هوش و گرانشک مواجه هستی، مردی که با خدا و پیامبرش جنگیده است، حریفی که در خور آن قوم باشد کسی است که چنان (از دام نیرنگ آنان) دور بماند که گویی بر ستارگان مأوی گزیده و چنان (به کاردانی و دوست‌نمایی و دانستن اسرار) نزدیکشان باشد که گویی در کف آنان قرار گرفته است. پس

۱. ابن قتیه دینوری، الامامت والسیاسه، (تاریخ خلفاء) ترجمه: ناصر طباطبای، تهران، ققنوس، ۱۳۸۰، ص ۹۹.

۲. همان، ص ۱۵۹.

مرا بفرست که به خدا سوگند هیچ عهدی بر من نبندند مگر آن که من عهدی استوارتر از آن به سود تو بر آنان بندم.^۱

بنابراین، مردم افغانستان، از همان زمانی که اسلام اختیار کردند- قبل از حکومت ظاهری امام علی علیه السلام - اسلام شان توأم با محبت اهل بیت: بوده است. به همین جهت است که در زمان حکومت امام علی علیه السلام شنسب حاکم غور، و ماهویه حاکم مرو به صورت داوطلبانه خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند و از آن حضرت عهد ولوا دریافت نموده‌اند.^۲

بریده اسلمی، یار با وفای امام علی علیه السلام به سرزمین افغانستان مهاجرت کرد و طبعاً یکی از عواملی که موجب گسترش محبت اهل بیت: در افغانستان شد، هجرت بریده بن خُصیب اسلمی به سرزمین خراسان (افغانستان) بود؛ بدین جهت مردم افغانستان که توسط بریده و یارانش اسلام اختیار کردند، اسلام همراه با محبت اهل بیت: را قبول نمودند، زیرا بریده فرد شیعی، از محبان اهل بیت: واز یاران نزدیک امام علی علیه السلام بود که به سرزمین افغانستان آمد و مردم افغانستان را به آیین اسلام فرا خواند. بریده در زمان هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه، مسلمان شد، از آنجا به بصره رفت واز بصره به خراسان رهسپار شد. سرانجام در زمان حکومت یزید بن معاویه در مرو از دنیا رفت و فرزندانش همانجا ماندگار شدند.^۳

مورخ دیگر می گوید پس از آنکه بصره فتح شد و بصورت شهر درآمد، در زمان

۱. نصر بن مزاحم منقری، پیکار صفین، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ دوم، ۱۳۷۰ش، ص ۲-۶۹۱.

۲. جوز جانی، منهاج سراج، طبقات ناصری تاریخ ایران و اسلام، تحقیق عبد الحی حبیبی، ج ۱، تهران، دنیای کتاب، چ اول، ۱۳۶۳ش، ص ۳۲۰

۳. عبدالله بن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفت الاصحاب، ج ۱ صفحه ۱۸۵.

حکومت عثمان برای جهاد به خراسان رفت و تا آخر عمر همانجا ماند و در زمان حکومت یزید سال ۶۳ (ه.ق) در مرو از دنیا رفت.^۱ و در همانجا مدفون است.^۲ ابن اثیر آمدن بریده را این گونه بیان می کند:

... عده پنجاه هزار مرد جنگی با خانواده و زن و فرزند با او همراه کرد که آنها از شهر کوفه و بصره برگزیده شدند و در میان آنها بریده بن حصیب و ابو برزه که هر دو از یاران پیغمبر بشمار می آمدند، بودند. آن عده در خراسان سکنی و اقامت نمودند.^۳

از این گزارش ها به دست می آید که بریده در رأس این لشکر پنجاه هزار نفری وارد سرزمین افغانستان شده است و در همانجا ماندگار شده است. طبیعی است که حضور یک چنین شخصیت شیعی و با نفوذ، در یک سرزمین، دارای اثر فراوان خواهد بود؛ که یکی از آن اثرها گسترش تشیع و محبت اهل بیت: است. بریده اسلمی از شیعیان مخلص و با وفای امیرالمؤمنین علیه السلام بود. او از جمله کسانی بود که در تشیع و دفن حضرت زهرا علیها السلام که بر اساس وصیت آن حضرت در شب و پنهانی به خاک سپرده شد، حاضر بود. این مسئله نشان می دهد که بریده از یاران نزدیک و خواص اهل بیت: بوده است.^۴ به گفته طبرسی بریده یکی از آن دوازده نفری بود که منکر خلافت خلیفه اول ابوبکر شد و علیه او احتجاج کرد. بریده آیه استر جاع را تلاوت نمود و گفت: آیا فراموش کرده ای یا خود را به فراموشی زده ای؟ آیا یادت نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام امیرالمؤمنین است و او را امیرمؤمنان معرفی

۱. محمد بن سعد الهاشمی البصری، الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۱۸۳.

۲. ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی السمعانی، الانساب، ج ۲، ص ۱۹۲.

۳. ابن اثیر، تاریخ کامل، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱ ش ج ۱۱، ص ۲۹.

۴. سید محسن امین حسینی عاملی، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۶۰.

کرد؟^۱ طبعاً حضور یک چنین شخصیت شیعی واز پیروان و محبان اهل بیت: در افغانستان تأثیر زیادی در گسترش تشیع و محبت اهل بیت: خواهد داشت. این شخصیت شیعی تا آخر عمر در افغانستان زندگی کرده است که قطعاً احادیث و اندیشه اهل بیت: را به مردم افغانستان منتقل کرده است و سبب گسترش تشیع و محبت اهل بیت: در این سرزمین شده است.

بنابراین، می توان گفت ورود تشیع در افغانستان قبل از حکومت ظاهری امام علی علیه السلام و دریافت لوای حاکم غوری از دست امام علی علیه السلام بوده است که نویسنده کتاب شیعیان افغانستان، عنوان کرده است ولی در متن از آن غفلت نموده است. ایشان در صفحه ۲۸ درباره شیعیان غور می نویسد:

ناحیه غور از قدیم الایام سنگر مستحکم شیعیان طرفدار علی علیه السلام و اولادش - نه به مفهوم امروزی آن - بودند.

عبارت بین خط تیره نا مفهوم است. اگر منظور این است که شیعه اعتقادی نبودند، این حرف نیاز به دلیل دارد. نویسنده باید منظورش را تبیین می کرد و یا حداقل روشن می نمود منظورش کدامیک از انواع شیعه می باشد. شیعه به مفهوم امروزی و آن روزی معنا ندارد! بالأخره اهل غور شیعه بوده اند یا خیر؟ نویسنده کتاب شیعیان افغانستان، در صفحه ۲۶ و ۲۷ وقتی از شیعیان زیدی، اسماعیلی و امامی را نام می برد، می نویسد:

گروه های یاد شده به شیعه، شیعی و شاعی هم مشهورند و مخالفان شیعه به آنها رافضی یا رافضیان می گفتند هم چنان که شیعیان نیز بد خواهان خویش را ناصبی می خواندند.

باید گفت این سخن نویسنده محترم ناصواب، بلکه تهمتیه به شیعیان است. شیعیان هیچگاه همه بد خواهان خود را ناصبی نخوانده اند. ناصبی از نظر شیعیان

۱. ابو منصور احمد بن علی، الا حتجاج، ج ۱ صفحه ۷۵.

فرقه‌ای خاص است که حکم خود را دارد. یکی از محققان در این زمینه چنین نوشته است:

اینکه شیعیان همه اهل سنت را ناصبی می‌دانند، درست نیست؛ زیرا ناصبی‌ها کسانی هستند که آشکارا به اهل بیت: بغض و عناد می‌ورزند، نه کسانی که این دشمنی را آشکار نکنند. این گروه در نگاه ما کافرانی نجس‌اند که نه از حرمتی برخوردارند نه از کرامتی.^۱

حضرت امام خمینی رحمته الله علیه نیز ناصبی را نجس میدانند.^۲ پس شیعیان همه بد خواهان خود را ناصبی نمی‌دانند و همواره با آنها در تعامل و معاشرت بوده‌اند و آنها را پاک می‌دانند. نویسنده در صفحه ۴۳ می‌نویسد:

سومین دسته مذهب شیعی اسماعیلیان هستند که در نخستین قرن اسلامی در خراسان شرقی (افغانستان) دست به فعالیت زدند و موفق شدند خلقی را در پی خویش بکشانند.

شیعیان اسماعیلی کسانی هستند که پس از فوت اسماعیل، پسر امام صادق علیه السلام، قائل به امامت اسماعیل شدند.^۳ وفات اسماعیل پسر امام صادق علیه السلام در چه سالی اتفاق افتاده است تا بگوئیم اسماعیلیان در قرن نخست وارد سرزمین افغانستان شده است؟ آنچنان‌که از منابع تاریخی بدست می‌آید، ایشان در دهه سوم قرن دوم از دنیا

۱. آل محسن، علی، افشای یک توطئه، ترجمه: حمید رضا آذیر، انتشارات نشر مشعر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۵، ص ۴۱.

۲. موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسیله ج ۱، از چهار جلدی، انتشارات دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پانزدهم، ۱۳۷۷، ص ۲۱۰.

۳. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، انتشارات دار الاضواء، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق، ص ۶۸.

رفته است. مقریزی در کتاب «اتعاظ الحنفا» _ که درباره ائمه فاطمیون است _ معتقد است، اسماعیل در سال ۱۳۸هـ از دنیا رفته است.^۱ البته برخی نیز وفات اسماعیل را در سال ۱۴۳ دانسته‌اند.^۲ برخی نیز وفات اسماعیل را در سال ۱۴۵ نوشته‌اند.^۳ اما آنچه که مسلم است وفات اسماعیل در دهه سوم و چهارم قرن دوم اتفاق افتاده است. مسلماً فرقه اسماعلیه بعد از وفات اسماعیل شروع به فعالیت کرده است؛ پس چگونه می‌شود که این فرقه در قرن نخست در افغانستان فعالیت داشته باشند با اینکه اصلاً این فرقه هنوز شکل نگرفته است؟! علاوه بر این، محققان معتقدند که فعالیت فرقه اسماعلیه در افغانستان در اواخر قرن سوم بوده است. یکی از محققان فعالیت آنها را در این سرزمین بعد از غیبت امام عصر علیه السلام می‌داند.^۴ محقق دیگر وقتی از ورود شیعه اسماعلیه در افغانستان بحث می‌کند، می‌نویسد:

گمانه زنی تاریخی بر این است که داعیان اسماعلیه در قرن سوم به دربار سلسله حاکم سیستان (صفاریان) راه یافتند.^۵

بنابراین، معلوم نیست نویسنده محترم این مطلب را از کجا گرفته است که این گونه اشتباه بزرگ رخ داده است. مشکل دیگر اینکه مطلب گفته شده را به هیچ

۱. مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، اتعاظ الحنفاء باخبار الائمة الفاطمیین الخلفاء، تحقیق جمال الدین شیبال، چاپ قاهره، ۱۹۶۸م، ص ۱۵.

۲. سبحانی، جعفر، رسائل ومقالات، ج ۱، انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، چاپ دوم، ۱۴۲۵ق، ص ۱۰۱.

۳. همدانی، رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ، (تاریخ اسماعیلیان) تصحیح محمد روشن، انتشارات میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۸۷، ص ۱۰.

۴. بهمن پور، محمد سعید، اسماعیلیه از گذشته تا حال، انتشارات فرهنگ مکتوب، چاپ اول ۱۳۸۶، ص ۶۷.

۵. ناصری داودی، عبدالمجید، تاریخ تشیع در افغانستان، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۶، ص ۱۲۵.

منبعی استناد ننموده است.

البته گفته شده است که فرزندان اسماعیل از مدینه متواری شدند و به صوب عراق و خراسان رفتند.^۱ ولی هیچ فعالیتی از آنها، گزارش نشده است. اگرچه از فعالیت فرزندان محمد بن اسماعیل در خراسان اخباری در دست است.^۲ اما این فعالیت به قرن سوم می‌رسد، اما یقیناً قرن اول نیست.

فصل دوم کتاب وضعیت مذهبی خراسان شرقی در عصر مغول و تیمور مورد بررسی قرار گرفته است. نویسنده - در صفحه ۵۳- مدعی است که مغولها سیاست یکسانی نسبت به همه مذاهب داشته‌اند و این امر باعث شد که جایگاه برتر مذهب تسنن، کم‌رنگ شود و سایر مذاهب اسلامی نیز فرصت عرض اندام یابند؛ چرا که در زمان حکومت مغول در افغانستان، سربداران در سبزواری حکومت شیعی تشکیل دادند. (ص ۵۴)

باید گفت که: اولاً تشکیل حکومت سربداران در سبزواری ربط خاصی به شیعیان افغانستان ندارد. ثانیاً جنایت چنگیز خان مغول، علیه شیعیان افغانستان، آنچنان وحشتناک بوده است که در تاریخ نظیرش کمتر دیده شده است. به عنوان نمونه، درباره مردم بامیان که شیعه بوده‌اند، چنین آمده است:

... غضب و وحشتی که در تاریخ جهان سابقه نداشت در مورد این شهر (بامیان) مشهورتطبق گردید: مردان و زنان و اطفال ذبح شدند، شکم زنان پاره گردید و اگر جنینی بین آن بود با سر نیزه شکافته شد.^۳

علاوه بر این، در زمان حضور مغول در افغانستان، ما شاهد تشکیل حکومت توسط آل کرت هستیم که یک حکومت سنی مذهب حنفی بود. چنان که خود

۱. همدانی، پیشین، ص ۱۱.

۲. همان.

۳. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، انتشارات جمهوری، چاپ اول ۱۳۸۴، ص ۲۱۳.

نویسنده کتاب شیعیان افغانستان در صفحه ۵۴ تصریح دارد. بنابراین، نویسنده محترمی که کتاب تاریخ شیعیان افغانستان را می‌نویسد، در واقع هیچ حرکت شیعی را در افغانستان در این زمان نام نمی‌برد، ولی مینویسد: مذهب تسنن تنزل پیدا کرد و برای سایر مذاهب، فرصت پیدا شد.

یکی دیگر از مباحثی که ایشان به آن پرداخته است، رابطه تصوف و تشیع در خراسان است. ایشان در صفحه ۵۶ مدعی شده است که یکی از دستاوردهای معنوی اسلام تصوف است. اگر مراد نویسنده از تصوف همان روشهای خاص و سیروسلوک عرفان اسلامی باشد، حرفی درستی است. ولی اگر تصوف به آن معنای باشد که به گفته نویسنده در سده چهارم هجری در افغانستان وجود داشت و خانقاهایی در هرات شکل گرفت، این نوع تصوف ابداً از دستاوردهای اسلام نیست. تصوفی که خانقاه‌ها را در مقابل مساجد که نماد اسلام است راه اندازی کرد، چگونه می‌تواند از دستاوردهای مهم اسلام باشد؟ تصوف در زمان اهل بیت پیامبر ﷺ و در فضای دشمنی با ایشان، توسط حسن بصری و ابو هاشم کوفی دو دشمن سرشناس امامان جانشین علی علیه السلام ایجاد شده بود و اساساً دشمنان شیعه با هدف مبارزه با تشیع از تصوف حمایت می‌کردند.^۱ بنابراین، نمی‌توان ادعا کرد که تصوف یکی از دستاوردهای مهم اسلام است. از اینرو می‌توان گفت مقصود نویسنده محترم کتاب از این ادعا چندان واضح نیست. طبعاً تصوفی که در افغانستان به وجود آمده بود از نوع تصوف خرقة پوشان و اهل خانقاه بوده است، چنان که خود نویسنده نیز در صفحه ۵۶ بدان تصریح دارد. علاوه بر این، خود نویسنده در صفحه بعد - صفحه ۵۷- مدعی است که تشیع با تصوف سازگاری ندارد.

۱. روستا، محمد رضا، تفاوت عرفان و تصوف، انتشارات راه نیکان، چاپ اول ۱۳۸۸، ص ۱۱۳. به نقل از عرفان اسلامی والتقاطی، رضا مدنی، ص ۱۱۸-۱۱۰.

یکی دیگر از نکات قابل توجه کتاب مزبور اینست که: نویسنده محترم، ملا حسین کاشفی واعظ، صاحب کتاب روضه الشهداء را در صفحه ۶۲ از پیروان نقشبندیه معرفی کرده است و نوشته است:

ایشان در طریقت نقشبندیه با وجود سنی بودن به تشیع علاقه‌ای وافر داشت.

باید گفت که در رابطه با مذهب ملاحسین کاشفی اختلاف نظر است که آیا ایشان شیعه بوده است یا سنی؟ استاد جعفریان مقاله‌ای مفصل درباره ملا حسین کاشفی دارد که در آنجا هم ادله بر شیعه بودن، و هم ادله بر سنی بودن او ارائه کرده است.^۱ ولی هیچ کسی ادعا نکرده است که ایشان پیرو مذهب نقشبندیه که یکی از فرقه‌های تصوف است، باشد. نویسنده که چنین ادعا کرده است نیاز به مدرک و دلیل دارد که متأسفانه مدرکی ارائه نکرده است.

در رابطه با حضور لشکر صفوی در افغانستان که نویسنده کتاب در صفحه ۶۹، از آنها به قزلباشان یاد کرده است، اینگونه می‌نویسد:

خلاصه آنکه با ادامه حضور قزلباشان صفوی در مناطقی از افغانستان و تحولی که از حیث گرایش قزلباشان از تصوف نعمت الهی به تشیع اعتدالی در میان آنها پدید آمد، کم کم زمینه‌های انتشار تمایلات شیعی فراهم شد، بویژه آزادی اجرای برخی مراسم مذهبی شیعی مانند منقبت خوانی ائمه: و روضه خوانی در مجالس تعزیه حسین بن علی علیه السلام به آنان فرصت داد، تا پیام‌های مذهبی شان را پراکنده سازد و پیروانی برای مذهب تشیع در میان سایر طوایف و اقوام افغانستان پیدا کند.

از عبارات نویسنده فهمیده می‌شود که مردم افغانستان بعد از حضور صفوی‌ها و قزلباشان، تمایلات شیعی پیدا کرده است. وی نوشته است بعد از آمدن آنها «کم کم

۱. جعفریان، رسول، مقالات تاریخی، دفتر اول، انتشارات دلیل، چاپ اول ۱۳۷۹، ص ۱۸۳-۱۷۵.

زمینه‌های تمایلات شیعی فراهم شد» بنا براین، ایشان نقش صفوی و قزلباشان را در انتشار مذهب تشیع در افغانستان بسیار مهم و گسترده می‌داند. و معتقد است که صفوی‌ها و قزلباشان سبب گسترش تشیع در افغانستان شده‌اند. در حالی که در افغانستان مخصوصاً هزارستان، شیعیان بسیاری زندگی می‌کردند و قیام‌های متعدد شیعی، علیه خلفای بنی امیه و بنی عباس، در افغانستان رخ داده است که در اینجا به این مبحث نمی‌پردازیم. آنچه در این بحث باید تذکر داد این است که حضور صفویان و قزلباشان در افغانستان کوچک‌ترین اثر مثبت به حال شیعیان هم نداشته است، بلکه ظلم و ستم عمال صفوی‌ها در افغانستان، مانند گرگین خان سبب می‌شد که سنیها انتقام بیداد آنها را از شیعیان افغانستان بگیرند.^۱ اساساً حضور صفویان و قزلباشان، در افغانستان، سبب شد بین شیعیان و اهل سنت افغانستان جنگ‌های خونینی راه افتد. صفویان که خود را نماینده شیعه می‌دانستند با سنی‌ها رفتار نیک نداشتند. معروف است که بدستور شاه اسماعیل متعصب با هدف منازعه و ایجاد تصادم و ستیز مذهبی؛ نقطه جیم را از لفظ شیخ عبدالرحمن جامی را از کتابها تراشیدند و آن را تبدیل به خامی کرد.^۲ از آن طرف ازبک‌های سنی مذهب که تعصب شدید مذهبی داشتند، دست به آزار و اذیت شیعیان زدند و آن چنان قتل و غارت راه انداختند که حتی سنی‌های متعادل را نیز به اتهام رفض و تشیع کشتند. جالب اینکه مطالب مذکور را خود نویسنده محترم نیز در صفحات ۶۶ و ۶۷ آورده است.

بنابراین حاصل جنگ و ستیز صفوی‌ها با ازبکان، ظلم و شکنجه شیعیان مظلوم افغانستان بود. با این اوصاف حضور صفوی‌ها و قزلباشان چه سودی به حال شیعیان داشته است که نویسنده آن را سبب گسترش تشیع دانسته است؟ علاوه بر این،

۱. یزدانی، حسین علی، (حاج کاظم) پژوهشی در تاریخ هزاره ها، ج ۱، ناشر محمد امین شریفی،

چاپ مهر قم، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ص ۸۱-۲

۲. جعفریان، پیشین، ص

مسلماناً جنگ‌های صفوی‌ها با ازبکان به خاطر حفظ قدرت بوده است نه به خاطر مذهب و حمایت از شیعیان، زیرا اگر به خاطر حمایت از شیعیان می‌بود، هزاره‌ها که قوم شیعی بودند در دستگاه حاکمه دارای امتیازی بودند و حال آنکه هیچ گونه امتیازی در دستگاه صفوی نداشتند. بلکه به گفته محققان و مورخان؛ مهاجرت و درگیری این مردم شیعی مذهب، از جاهای مهم افغانستان مانند قندهار، زمین داور و اطراف رود هیرمند _ که مناطق گرمسیر و حاصلخیز بوده است _ به دره‌ها و کوه‌ها، بیشتر در زمان حکومت صفویه صورت گرفته است.^۱ جالب این جا است که در زمان حکومت صفوی‌ها، به رقیب هزاره‌های شیعی مذهب که پشتون‌های سنی مذهب بودند، بیشتر رشد و بالندگی داده شد و زمینه جایگیری شان، مساعد شد. آقای سِدو خان به عنوان میر افغان انتخاب شد.^۲ یکی از مورخین می‌نویسد: در سال ۹۶۹ هجری حسین قلی بیگ که برادر قزاق سلطان، حاکم هرات بود، برای تصرف سرزمین‌های هزاره‌های شیعی فرستاده شد و او بدون توجه به این که هزاره‌ها هم کیش (هم مذهب) آنها بودند بر مردم هزاره شیعه تاختند، اموال و مواشی آنها را به غارت بردند و سپس به هرات بازگشتند.^۳ بنابر این صفوی‌ها و قزلباشان که کار مثبتی برای مردم شیعه و هزاره نکرده‌اند؛ بلکه برعکس آنها را از ملک اجدادی شان کوچ داده‌اند، نمی‌تواند سبب گسترش تشیع در افغانستان شده باشند. نویسنده محترم کتاب باید برای این سؤالها پاسخ پیدا کند. صفوی‌ها حتی یک مُبلغ دینی شیعی که بتواند سؤالات دینی مردم شیعه افغانستان را پاسخ دهد برای شیعیان

۱. اخلاقی، محمد اسحاق، هزاره‌ها در جریان تاریخ و فرازهای تاریخ سیاسی، اجتماعی افغانستان، ج ۱، انتشارات شرایع، چاپ اسماعیلیان، چا ۱ اول، ۱۳۸۰، ص ۲۰۶.

۲. همان، ص ۲۰۷.

۳. روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، ج ۲، تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی، تهران، انتشارات بیتا، ۱۳۵۷، ص ۵۳۶.

افغانستان نفرستادند، آنگاه چگونه مذهب شیعه را در افغانستان گسترش دادند و منقبت خوانی و روضه خوانی را در افغانستان رواج دادند؟ حاج کاظم، در این زمینه از قول عبدالحسین خاتون آبادی، چنین می‌نویسد:

در سال ۱۰۸۲ هجری در مشهد مقدس بودم، دو شخص از جانب کوهستان بدخشان مشهور به «بابریه» آمدند، مکتوب بسیار خوش انشاء مشتمل بر استدعای یک روحانی از متولی مشهد به آن سمت کردند، تا برای تعلیم طریق تشیع به طور امامیه انجام وظیفه کند و قدری سوغاتی نیز داشتند. متولی مزبور سوغات را با نوشته به اصفهان فرستاد و به نظر پادشاه وقت رسانید، اما شخصی که لایق باشد پیدا نشد عاقبت امر آن دو نفر پس از چند ماه سرگردانی بدون مبلغ و روحانی به سوی وطن شان مراجعت کردند.^۱

صفویان که حتی یک مبلغ دینی، به درخواست خود مردم به افغانستان، به آن سرزمین نفرستاده اند، چگونه باعث آزادی شیعیان و گسترش تشیع در افغانستان شده اند؟ علاوه بر این شیعیان قبل از حضور صفوی‌ها به افغانستان از آزادی مذهبی خوبی برخوردار بودند. در این زمان است که مبلغ مذهبی و روحانی به سایر نقاط از جمله هند می‌فرستادند. آخوند درویزه از علمای متعصب اهل سنت در قرن دهم از یک روحانی شیعی هزاره با تلخی و توهین نام می‌برد که از هزارستان برای تبلیغ تشیع در نواحی «تیرا» در منطقه «مندر» رفته و مردم را به تشیع دعوت می‌کرده است. حاج کاظم از قول آن عالم سنی، در این زمینه چنین نوشته است:

... از آن جمله ملا عبدالله رافضی است که در این ایام از جانب هزاره‌ها در این حدود آمده و در میان مردم مندر مکان گرفته است و مذهب رفض آشکار کرده است. او خود را خواهر زاده‌ای ملا عبدالرحیم و نکرای می‌گفت. او مدتی به کشمیر نیز رفته به تبلیغ مذهب خود مشغول بود و

۱. یزدانی، پیشین، ص ۸۲

چون مردم مندر بغایت جهل ضلالت منسوب‌اند جماعتی اورا تبعیت نموده و شهرت یافته است.^۱

با توجه به مطالبی که بیان گردید صفویان و قزلباشان هیچ نقشی در پیشرفت یا گسترش تشیع در افغانستان نداشتند، بلکه موجب سلب آسایش شیعیان افغانستان شدند؛ تا جایی که یکی از محققان معتقد است؛ صفویان نقش بسیار مهمی در به قدرت رسانیدن حاکمان سنی افغانستان داشتند. پایه گذار حکومت افغانی «سنی» در افغانستان، میرویس خان غلزای بود که در دستگاه صفوی خدمت می‌کرد. در زمان سلطان حسین صفوی گرگین خان، حاکم قندهار میرویس خان را برای سرکوبی شیعیان فرستاد.^۲ اسماعیل صفوی پس از تصرف شهر هرات، شاه بیگ ارغون، یکی از حاکمان شیعی هزاره را زندانی کرد.^۳ با وجود این همه ادله دیگر جای بحث نمی‌ماند و نظر نویسنده کتاب مردود می‌شود، در نتیجه نمی‌توان ادعا کرد که: صفوی‌ها و قزلباشان در افغانستان، زمینه‌های انتشار تمایلات شیعی را فراهم نموده‌اند و برای شیعیان آزادی آورده‌اند.

نویسنده کتاب در صفحه ۸۷ از عبدالرحمان خان چهره متعادل جلوه می‌دهد و اورا کسی معرفی می‌کند که با شیعیان افغانستان مخصوصاً هزاره‌ها که بدنه اصلی شیعیان را در افغانستان؛ تشکیل می‌دهد، رفتار مناسب و دوستانه داشته است. وی می‌نویسد: شیعیان در فتح هرات به عبدالرحمان کمک کردند و عبدالرحمان حتی در مراسم تعزیه امام حسین علیه السلام نیز شرکت می‌کرد و مبلغی را به عنوان نذر برای امام حسین علیه السلام پرداخت. ولی به دلایلی زیر، این همکاری به هم خورد.

۱. همان، ص ۸۲.

۲. آیتی، عبدالقیم، تمدن و فرهنگ شیعیان افغانستان (از صفویه تا دوره ای معاصر) انتشارات مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، چاپ اول، ۱۳۹۰. ص ۵۲.

۳. همان، ص ۵۳.

۱. نظامیان کابلی که برای مأموریت به شمال افغانستان رفته بودند، در راه بازگشت به مرکز مورد حمله و تاراج هزاره‌های منطقه شیخ علی قرار گرفتند. متقابلاً امیر لشکر را مأمور دفع حمله آنان کرد که در نتیجه درگیری‌های شدید، هزاره‌ها شکست خوردند. (ص ۸۸).

۲. شورش محمد اسحاق خان در ترکستان افغانی که ضربات سختی به نیروهای دولتی وارد آمد، ژنرال محمد حسین خان هزاره با فوجی از هزاره تحت فرمانش نقش کلیدی داشت (۸۸).

این عبارات، در واقع توجیه گر اعمال زشت و غیر انسانی عبدالرحمان، نسبت به شیعیان افغانستان است. خواننده وقتی این گزارش را بخواند، به ذهنش می‌رسد که عبدالرحمان آدمی خوب و معتدل بوده است و با شیعیان همکاری داشته و حتی امام حسین علیه السلام را نیز دوست داشته که در روضه آن حضرت شرک می‌کرده است، و این هزاره‌ها بوده‌اند که علیه دولت قیام مسلحانه کرده و عبدالرحمان را مجبور کردند تا تدبیری بسنجد و هزاره‌های شیعی را رام کند. اما واقعیت قضیه این نیست. به دلایل زیر:

۱. نویسنده کتاب، در باره مناسبات خوب عبدالرحمان و شرکت وی در مجلس امام حسین علیه السلام به کتاب عین الوقایع استناد کرده است. اما نگارنده مقاله با وجود مراجعه و تفحص فراوان در آن کتاب، با همان چاپ و انتشارات، چنین مطلبی را نیافت.

۲. در حمله هزاره‌های شیخ علی به لشکر عبدالرحمان که حاکم و پادشاه افغانستان بود، عده محدودی از هزاره‌ها شرکت داشتند. چنان‌که ریاضی هروی می‌نویسد:

اما عمده طایفه هزاره شیخ علی در این مقدمه دخالت و شرکت نداشتند.^۱

۱. ریاضی هروی، محمد یوسف، به کوشش محمد آصف فکرت هروی، انتشارات بنیاد موقوفات،

این عده محدود که دلش هم معلوم نیست چرا حمله کرده‌اند؛ دلیل و مجوز برای دولت نمی‌شود تا عبدالرحمان خان حکم قتل عام همه شیعیان و هزاره‌ها را صادر نماید. آیا با عقل و منطق سازگاری دارد که به خاطر حمله چند نفر از یک منطقه خاص، به لشکر و سربازان دولتی، دولت تمام مناطق شیعه نشین و هزاره نشین را چپاول و تخریب کند؟ حتی دلیل حمله این چند نفر هزاره نیز معلوم نیست. بر فرض که بگوئیم: شیعیان و هزاره‌های شیخ علی به سربازان دولت حمله کرده است؛ شیعیان بهسود و دیزنگی قتل عام شود؟ اگر هزاره‌های ترکستان تحت رهبری حسین خان هزاره با اسحاق خان همکاری کرده اند، چرا شیعیان و هزاره‌های ارزگان قتل عام شود و از سرزمین شان کوچ داده شود؟

۳. ادله‌ای فراوان وجود دارد که عبدالرحمان قصد نابودی و قتل عام هزاره‌های شیعی را داشت. هدف عبدالرحمان، از قتل عام و غارت مردم هزاره و کوچ دادن آنها، تخلیه سرزمین و مسکن هزاره‌ها و جای دادن پشتون‌های کوچی خارج از مرز افغانستان مانند؛ هند بریتانوی بود. او می‌خواست هزاره‌ها را قتل عام نماید و پشتون‌های هند و پاکستان را به سرزمین‌های هزاره اسکان دهد، این نقشه عبدالرحمان بعد از قتل عام هزاره به مرحله اجرا گذاشته شد. این مسئله را خود عبدالرحمان بارها به افغانان (پشتون‌ها) تذکر داده است و آنها را به تصرف املاک و زمین‌های شیعیان و هزاره‌ها تحریص و تشویق کرده است در جایی ایشان چنین نوشته است:

آن مواضع زر خیز و غله بیز (سرزمین‌های هزاره) که تا این زمان به دست دشمنان دین مبین بود...، دولت قلاع و اراضی شان را رایگان به شما واگذار می‌کند، حالا شما مردم افغان را چه شده است؟ چرا هوش به سر آورده ملک و زمین گروه روافض را که دشمن دین شما نیست متصرف نمی‌شوید؟

پس می‌باید که افاغنه آن اراضی را رایگان ضبط نموده و تصرف آن را از ضروریات دین دانسته متصرف شوند.^۱

در جای دیگر نیز افغانان را سرزنش می‌کند، که همت نمی‌کند سرزمین‌های هزاره را تصرف کنند، او چنین می‌گوید:

اگر درانی‌ها مردمی بودند و غیرت قومی داشتند از هر دو خانه یک نفر کمر بسته همانا پنجاه هزار مرد جرار می‌شدند که دمار از روزگار هزاره کشید و جودشان را از مملکت افغانستان نیست و نابود می‌کردند و از امر مکنون خاطر والا که پیش نهاد ضمیر منیر دارد و می‌خواهد که اراضی و املاک هزاره را به مردم درانی بدهد، آگاه می‌شدند... املاک هزاره صاحب و قابض شوند و اکنون مردم درانی بر بستر غفلت خوابیده خیر و شر خود را نیک نمی‌دانند.^۲

چنان‌که خود عبدالرحمان در رابطه با شکست هزاره‌های ارزگان، می‌گوید:

قرن‌ها گذشته بود که اینها (هزاره‌ها) مطلق العنان بودند و هیچ یک از سلاطین قدرت نداشتند آنها را رام کنند؛ حتی پادشاه اعظم نادر شاه که که افغانستان و هندوستان و ایران را در حیطه تصرف در آورده بود نتوانست هزاره‌ها را رام کند.^۳

از این مطالب به خوبی روشن می‌شود که هدف عبدالرحمان قتل عام شیعیان و تصرف ملک و اموال آنها بوده است. شاید بتوانیم بگوئیم حمله عده‌ای از شیعیان شیخ علی به سر بازان دولت، بهانه‌ای شد تا عبدالرحمان مناطق شیعه نشین را از وجود شیعیان تخلیه کند و به پشتون‌های سنی مذهب و احیاناً خارج از مرز

۱. سراج التواریخ ص ۹۵۴. به نقل از یزدانی، تاریخ تشیع، ص ۱۹۴. مراجعه شود

۲. کاتب، فیض محمد هزاره، سراج التواریخ، ج ۳، قسمت اول، چاپ اول، ۱۳۷۰، چاپخانه نمونه، ص ۶۰۹.

۳. امیر عبدالرحمان خان، تاج التواریخ، به اهتمام محمد جعفر مولای و محمد حسین دوری، چاپ هند، ۱۳۱۰، ص ۲۲۹.

افغانستان بدهد. البته این که عبدالرحمان چنین کاری را انجام داده است در جای خود ثابت شده است.

یک نقد کلی نیز در فصل سوم کتاب (افغانستان معاصر) وارد است و آن اینکه نویسنده در این فصل بیشتر به شیعیان هرات، کابل و قندهار پرداخته است و نقش قزلباشان بسیار برجسته شده است. با اینکه قزلباشان یکی از نژادهای اقلیت در افغانستان است که مورخین آنها را به عنوان یک نژاد در افغانستان مطرح نمی کنند بلکه تحت عنوان اقلیت ها بیان می کنند. از آن طرف شیعیان هزارستان که بدنه اصلی تشیع در افغانستان است، مورد غفلت قرار گرفته است که این امر نیاز به بررسی و تحقیق داشت.

۴. نقد از لحاظ منابع و اسناد

در تاریخ نگاری، منابع و اسناد از اهمیت بالایی برخوردار است، اگر نوشته تاریخی از لحاظ منبع و اسناد ضعیف باشد، طبعاً از ارزش نوشته کاسته می شود. بنابراین، اگر کسی تاریخ بنویسد و منبع معرفی نکند و به نوشته یا هر چیزی که در تاریخ منبع شمرده می شود، استناد نکند؛ آن کتاب از نظر علم تاریخ بی ارزش است. کتاب «شیعیان افغانستان»، کتاب بسیار خوب و از قلم روان برخوردار است. همچنین این کتاب دارای محتوای غنی است و در واقع خلأی که در مورد شیعیان افغانستان، از لحاظ تاریخی احساس می شد تا جای توسط این کتاب پر شده است. البته جای بحث و تحقیق بسیار دارد که امید است شاهد نوشته دیگری عزیزان نیز باشیم. ولی در عین حال، در بخش اول این کتاب که مورد بررسی و نقد قرار گرفته است، کاستی های از لحاظ سند و منبع نیز مشاهده می شود که در سه بخش به چند مورد آن اشاره می شود.

الف. وجود مطالب به ظاهر مستندی که با مراجعه به منبع معرفی شده، اثری از

آن مطلب به چشم نمی‌خورد. مانند:

۱. نویسنده در صفحه ۱۵، مدعی شده است که بر اساس منابع تاریخی و جغرافیائی، سرزمین کنونی افغانستان دست کم از زمان ساسانیان، خراسان نامیده می‌شد و روشن است که این ادعا نیاز به منبع دارد. اگرچه در آنجا نویسنده محترم رفرنس داده به کتاب «روضات الجنات فی مدینه الہرات» نوشته محمد زمپچی اسفزاری، ولی در آن کتاب فقط واژه خراسان معنی شده است و اشاره‌ای به اینکه خراسان اسم قدیم افغانستان بوده است، ندارد؛ زیرا اسفزاری در سال ۸۸۹ق فوت شده است که در آن زمان هنوز نام خراسان به افغانستان، تبدیل نشده بود و افغانستانی وجود نداشت بلکه همان خراسان بود. پس نویسنده چگونه به آن مستند کرده است؟ نمی‌دانیم. به نظر می‌رسد ایشان وجه تسمیۀ خراسان را به خراسان در آنجا استناد کرده است نه ادعای تسمیۀ خراسان به افغانستان را.

۲. در صفحه ۸۸ از روابط خوب عبدالرحمان خان با هزاره‌ها و شرکت عبدالرحمان در مراسم عزاداری امام حسین و پرداخت نذر سخن آمده است که منبع آن کتاب «عین الوقایع» ریاضی هروی، صفحه ۱۷۷ است. نگارنده مقاله با مراجعه به کتاب مذکور با همان مشخصات و چاپ و صفحه چنین مطلبی را در آن کتاب نمی‌یابد و به نظر می‌رسد که نویسنده مراجعه به اصل کتاب نداشته است. ب. استفاده از تحقیقات جدید به جای منبع، که خود ضعف کتاب را می‌رساند. مانند:

۱. نویسنده در صفحه ۲۵ فوت امام فخر رازی را در سال ۶۰۶ق در ناحیه خیابان هرات، به کتاب خود «هرات شهر آریا» مستند کرده است. در حال که جا داشت به منابع دسته اول استناد می‌کرد.

۲. در صفحه ۳۱ آمده است: گروه‌ها و قبایلی از عرب در قرن‌های اول و دوم هجری، به سرزمین‌های فتح شده کوچیدند و در شهرها و نواحی مختلف خراسان،

سکنی گزیدند. این مطلب را مستند کرده به «تاریخ ایران بعد از اسلام» نوشته عبدالحسین زرین کوب.

۳. در صفحه ۳۴ مهاجرت علویان به خراسان بعد از شهادت یحیی را به «تاریخ شیعیان در ایران» نوشته استاد جعفریان مستند کرده است و...

ج. ذکر مطالب بدون منبع:

ذکر مطالب بدون منبع در تاریخ نویسی و تاریخ نگاری از نشانه‌های ضعف یک نوشته است. متأسفانه در بخش اول کتاب «شیعیان افغانستان» با همه خوبی‌هایی که دارد و تقریباً کتاب جامع البته با رویکرد سیاسی، در باره شیعیان افغانستان است، این نقص مشاهده می‌شود که به چند مورد در زیر اشاره می‌شود:

۱- در صفحه ۴۳ آمده است:

سومین دسته مذهبی شیعی اسماعیلیان هستند که در نخستین قرن اسلامی در خراسان شرقی (افغانستان) دست به فعالیت‌هایی زدند و موفق شدند خلقی را در پی خویش بکشانند.

این مطلب قطعاً نیاز به منبع دارد که متأسفانه نویسنده از این مهم غفلت کرده است. در ادامه می‌نویسد:

این مذهب در اصل منسوب به اسماعیل، پسر ارشد امام جعفر صادق ۷ است که در زمان حیات پدر در گذشت.

اما مطلب بدون استناد به منبع می‌باشد. سپس اضافه می‌کند:

اما شخصی بنام محمد بن ابی زینب معروف به «ابوالخطاب» پایه گذار این مذهب است.

اینجا نیز متأسفانه منبعی به چشم نمی‌خورد.

۲- در صفحه ۴۴ می‌نویسد:

هرچند منابع اولیه به ورود دعاه و بزرگان اسماعیلی در زمان خلافت هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳) به خراسان اشاره دارد.

اینجا نیز نویسنده منبعی را معرفی نکرده است.

نتیجه

کتاب شیعیان افغانستان، یکی از مهم‌ترین آثاری است که در رابطه با جامعه تشیع افغانستان نوشته شده است. این کتاب به نوع خود نخستین اثری است که به تحلیل جایگاه شیعیان افغانستان، در ساختار قدرت سیاسی افغانستان، روابط شیعیان با سایر اقوام و روابط خارجی شیعیان افغانستان پرداخته است. بخش اول کتاب شیعیان افغانستان، که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است، علاوه بر اشکالات و نارسائی‌هایی که در بعد ساختاری و اسناد و منابع داشت، از لحاظ محتوی نیز دچار اشکالات و کاستی‌هایی است که در متن مقاله چند مورد آن مورد کنکاش قرار گرفته است.



کتابنامه

۱. ابن اثیر، تاریخ کامل، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱.
۲. ابن عبدالبر، ابوعمر یوسف عبدالله، الاستیعاب فی معرفت الاصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت دار الجیل، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۳. ابن قتیبه دینوری، الامامه والسیاسه، (تاریخ خلفاء) ترجمه: ناصر طباطبایی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۰.
۴. اخلاقی، محمد اسحاق، هزاره‌ها در جریان تاریخ و فرازهای تاریخ سیاسی، اجتماعی افغانستان، انتشارات شرایع، چاپ اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۵. آل محسن، علی، افشای یک توطئه، ترجمه: حمید رضا آذیر، انتشارات نشر مشعر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۵.
۶. امیر عبدالرحمان خان، تاج التواریخ، به اهتمام محمد جعفر مولایی و محمد حسین دوری، چاپ هند، ۱۳۱۰.
۷. آیتی، عبدالقیم، تمدن و فرهنگ شیعیان افغانستان (از صفویه تا دوره معاصر)، انتشارات مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)، چاپ اول، ۱۳۹۰.
۸. البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر، کتاب جمل من انساب الأشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر، ط الأولى، ۱۴۱۷هـ/۱۹۹۶م.
۹. بلعمی، تاریخنامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی، تحقیق محمد روشن، تهران، انتشارات البرز، چ ۳، ۱۳۷۳.
۱۰. بهمین‌پور، محمد سعید، اسماعلیه از گذشته تا حال، انتشارات فرهنگ مکتوب، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۱۱. جعفریان، رسول، مقالات تاریخی، دفتر اول، انتشارات دلیل، چاپ اول ۱۳۷۹.

۱۲. جوز جانی، منهاج سراج، طبقات ناصری تاریخ ایران و اسلام، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، چ اول، ۱۳۶۳.
۱۳. حسینی عاملی، سید محسن امین، اعیان الشیعه، تحقیق: حسن امین، بیروت؛ دار التعارف. سال ونوبت چاپ نامعلوم.
۱۴. حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، انتشارات دار احیاء التراث عربی، بیروت، لبنان، ۱۳۹۹ق.
۱۵. روستا، محمدرضا، تفاوت عرفان و تصوف، انتشارات راه نیکان، چاپ اول ۱۳۸۱.
۱۶. روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی، تهران، انتشارات بی تا، ۱۳۵۷.
۱۷. ریاضی هروی، محمد یوسف، به کوشش محمد آصف فکرت هروی، انتشارات بنیاد موقوفات، چاپ اول، ۱۳۶۹.
۱۸. سبجانی، جعفر، رسائل و مقالات، انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، چاپ دوم، ۱۴۲۵ق.
۱۹. طبرسی، ابو منصور احمد بن علی، الاحتجاج، انتشارات مشهد مقدس، ۱۴۰۳ه.ق.
۲۰. عزالدین علی بن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱.
۲۱. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، انتشارات جمهوری، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۲۲. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، انتشارات جمهوری، چاپ اول ۱۳۸۴.
۲۳. کاتب، فیض محمد هزاره، سراج التواریخ، قسمت اول، چاپ اول، ۱۳۷۰، چاپخانه نمونه.
۲۴. لتیمی السمعانی، الأنساب، أبو سعید عبد الکریم بن محمد بن منصور، تحقیق عبد الرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانیة، چاپ اول، ۱۳۸۲ق/۱۹۶۲م.

۲۵. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران، اساطیر، چ پنجم، ۱۳۷۵.
۲۶. محمد بن سعد الهاشمی البصری، الطبقات الکبری.
۲۷. مطهر بن طاهر مقدسی، البدء والتاریخ، ترجمه: محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۲۸. مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، اتعاض الحنفاء باخبار الائمة الفاطمیین الخلفاء، تحقیق جمال الدین شیال، چاپ قاهره، ۱۹۶۸ م.
۲۹. موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، انتشارات دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پانزدهم، ۱۳۷۷.
۳۰. نا معلوم، تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، انتشارات کلاله خاور، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
۳۱. ناصری داودی، عبدالمجید، تاریخ تشیع در افغانستان، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۶.
۳۲. نصر بن مزاحم مقری، پیکار صفین، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ دوم، ۱۳۷۰.
۳۳. نویختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، انتشارات دار الاضواء، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
۳۴. همدانی، رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ، (تاریخ اسماعیلیان) تصحیح محمد روشن، انتشارات میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۳۵. یزدانی، حسین علی، (حاج کاظم) پژوهشی در تاریخ هزاره ها، ناشر محمدمامین شریفی، چاپ مهر قم، چاپ دوم، ۱۳۷۲.